

تئوری ادارہ جہان بشری از

دیدگاه علامہ طباطبائی
رحمۃ اللہ علیہ

فهرست

- مقدمه ۴
- چرا بزرگداشت از علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»؟ ۷
- هماهنگی تکوین و تشریح ۱۰
- در عالم، کثرت‌ها در قبضه وحدت است ۱۲
- نمونه‌ای از هماهنگی تکوین و تشریح در قرآن ۱۹
- نمونه‌ای دیگر از هماهنگی تکوین و تشریح در قرآن ۲۱
- اجتماع از نظر قرآن ۲۵
- اهمیت روابط فرد و جامعه ۲۷
- جایگاه نظر اکثریت ۳۲
- نکته نورانی ۳۵
- هدف اجتماع اسلامی ۳۸
- تنها چاره کار ۴۲
- روگردانی از خدا، فاصله گرفتن از فطرت و تکوین است ۴۳
- آزادی از نظر اسلام ۴۴
- چگونه می‌توان با قوانینی که برای اداره زندگی صدر اسلام تدوین شده،
زندگی پیچیده امروزی را اداره کرد؟! ۴۶
- اسلام در جمیع شؤون خود اجتماعی است ۴۸
- چگونگی آزادی در جامعه اسلامی ۵۱
- آیا روش اجتماع اسلامی شایسته و قابل دوام برای اجرا هست؟! ۵۳

تئوری اداره جهان بشری از دیدگاه علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»..... ۳

دینِ حق سرانجام پیروز خواهد شد ۵۶

آینده جهان ۵۸

وصیت و تذکری به شما ۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثی را که روبه روی خود دارید، به مناسبت بزرگداشت عارف و فیلسوف و مفسر بزرگ اسلام، حضرت آیت‌الحق، علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در سال ۱۳۷۲ توسط استاد طاهرزاده ارائه شده است که پس از پیاده شدن از نوار، ایشان مطالبی را جهت تکمیل بحث به آن افزودند.

در اینجا لازم است چند نکته را متذکر شویم:

۱- برای این که تا حدی جایگاه روحانی و علمی علامه «رحمة الله علیه» و ضرورت توجه نسل اندیشمند امروز به تفکرات ایشان و کمال استفاده از این تفکرات برای شما روشن شود، توصیه می‌کنیم به مباحث «نقش علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در قرن اخیر» و «جایگاه تفسیر المیزان» و «سنت سقوط تمدن‌ها در المیزان» که توسط استاد طاهرزاده طرح شده، عنایت فرمایید.

۲- موضوع مورد بحثِ علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در این نوشتار از جمله مباحث مهم متفکران، در فلسفه و سیاست است که به حق

علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در ارائه آن توفیق زیادی داشته‌اند و نکات عمیق و متینی را مطرح نموده‌اند که از توجه به آن و جدی گرفتن آن هیچ‌گیزی نیست. و همچنان که در روش اندیشمندان بزرگ همیشه این نکته مطرح بوده‌است، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» نیز در ارزیابی راه سعادت اجتماع بشری نقطه‌های دقیقی را در این بحث نشان داده‌اند و علل سقوط و ناکامی جوامع امروز بشری را نیز با نوری که از آیات قرآن گرفته‌اند، روشن کرده‌اند. البته و صد البته اندیشه‌های بزرگ چیزی نیست که بتواند با یک دور مطالعه، اصل خود را به ما بنمایاند. بلکه لازم است پس از مطالعه اولیه بر روی نکته‌نکته آن تأمل شود تا لاقلاً کلید حل بسیاری از مشکلات جامعه از جهت تئوری شناخته گردد. و این بحث نیز از این جهت استثناء نیست.

۳- محتویات این نوشتار مقدمات خوبی جهت غرب‌شناسی از یک طرف؛ و بررسی مبانی نظری بحث ولایت فقیه از طرف دیگر خواهد بود، و مطالعه آن برای محققین در رشته‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و مدیریت می‌تواند کارساز باشد تا یک تحقیق تطبیقی نسبت به نظرات مختلف انجام داده باشند.

۴- شاید بتوان گفت بزرگترین مشکل مدیران و برنامه‌ریزان امروز جهان، عدم علم به ارتباط بین «تکوین» و «تشریح» است، و واقعاً تصور می‌کنند می‌توان هر برنامه‌ای را به عالم و آدم تحمیل کرد و نظام هستی نسبت به برنامه‌های آنها خنثی است و لذا نمی‌توانند ناکامی‌های برنامه‌های خود را درست تحلیل کنند.

سخنران محترم در ابتدای سخن خود تلاش زیاد نموده که اولاً: معنی «تکوین» و «تشریح» را خوب روشن کند. ثانیاً: به مدد اندیشه علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» رابطه «تکوین» با «تشریح» را روشن نماید. و اگر به واقع این مسئله برای مدیران کشور و جهان درست روشن شود، شکل و جهت برنامه‌ریزی‌ها روز به روز از حالت بحرانی به حالت طبیعی سوق پیدا خواهد کرد.

اصل مسئله نباید فراموش شود که این گونه بزرگداشت‌ها از امثال علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»، وسیله‌ای است تا ببینیم این انسان‌ها از کدام چشمه نوشیدند که این همه فربه شدند و مقصود و مقصد این جلسات آن است که چشم‌ها به آن چشمه، یعنی چشمه زلال قرآن معطوف شود.

ما معتقدیم علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» مصداق آن روایتی است که حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱ یعنی: «اگر کسی چهل روز خالصانه صبح کند و صبح حیاتش را شروع کند، چشمه‌های حکمت از قلب او به زبانش جاری می‌شود».

کوچکترین تأمل در زندگی و اندیشه علامه «رحمة الله عليه» ما را مطمئن می‌کند که این سخن‌ها، سخن‌هایی است فوق دانایی، سخن‌هایی است «قلبی» که از چشمه‌های حکمت سرازیر شده است.

در روایت قدسی داریم که: «أَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّى إِذَا أَحْبَبْتُهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَوَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۲ یعنی؛ همواره بنده با نوافل و اعمال مستحبی به من نزدیک می‌شود تا آن‌جا که مورد محبت من می‌شود، چون او را دوست داشتیم، من گوش او می‌شوم که به

۱ - جامع‌الآخبار، ص ۹۴، و نهج‌الفصاحه حدیث شماره ۲۸۳۶.

۲ - ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۹۱.

آن می شنود و چشم او می شوم که بدان می بیند و زبان او می شوم که بدان سخن می گوید و دست او می شوم که بدان چیزها را می گیرد. طبق این روایت انسان با نوافل، پس از انجام واجبات و چون بر وادی مستحبات گام زند، محبوب خدا شود و در این حال اتحاد بین عبد و ربّ

در او ایجاد می شود. عبد مظهر فعل ربّ می شود، و لذا می فرماید: «كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي بِهِ يَسْمَعُ» یعنی؛ بنده من به جایی می رسد که من گوش او می شوم، آن شنوای مطلق یعنی خداوند، در مظهر عبد ظهور می کند، و لذا عبد هر چه می شنود، حق می شنود و باطل در شنوایی اش رخنه نمی کند؛ و نیز آن گویای مطلق، یعنی خدا در مظهر گویش عبد ظهور می کند و لذا هر چه می گوید، حق می گوید؛ و نیز آن بصیرت مطلق یعنی خدا در بصیرت او ظهور می کند، آنگاه هر چه می بیند، حق می بیند و هر چه می گیرد، حق می گیرد. این مقام اتحاد بین عبد و رب است، مطلق این مقام از آن معصوم است، چنانچه قرآن در مورد عبد محض خدا یعنی رسول الله ﷺ می فرماید: «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۳ یعنی ای پیامبر! تونیستی که در گرما گرم صحنه بدر نیزه می اندازی، ما هستیم که از طریق دست تو نیزه می اندازیم، و به بدرپردازان هم فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ»^۴ ای آدم‌های بدرپرداز! به جایی رسیدید که شمشیرتان

ظهور اراده من بود، بامن متحد شدید، پس این اتحاد

عبد و ربّ منحصر به معصوم نیست.

۳ - سوره انفال، آیه ۱۷.

۴ - همان.

حال چقدر خوب است که از این زاویه به علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» بنگریم و با این زاویه بر نوشته‌های او نظر کنیم، ببینیم که او دارای این مقام هست یانه. مطمئن باشید اگر مدتی بر آثار علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» با تدبر و دقت نظر کنید، خواهید پذیرفت که او از آن انسان‌هایی است که خدا در موردشان فرمود: «من قلبشان را امتحان می‌کنم و بعد لشکر عقل را بر قلب آنها گسیل می‌دارم» اینها دیگر عقل‌اند نه عاقل؛ این حرفی است که به جای خودش باید مورد بحث قرار گیرد.

در شرح حال علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» داریم که فرموده‌اند:

»

«

و می‌بینید که علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» در زندگیشان این چنین کردند. و اطمینان و اعتماد ما بر نوشته‌های این دانشمند بزرگ به همین جهت است که او را دارای چنین مقامی می‌دانیم.^۵

۵- شهید مطهری (ره) در توصیف شخصیت علامه طباطبائی (ره) و ارزش تفسیر المیزان می‌فرماید: این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار بزرگ است. او به راستی مجسمه تقوا و معنویت است. در نهایت تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی طی کرده. من سالیان دراز از فیض محضر پربرکت این مرد بزرگ بهره‌مند بوده‌ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر المیزان ایشان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می‌توانم ادعا کنم که بهترین تفسیر است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است... او بسیار بسیار مرد عظیم و جلیل‌القدری است... مردی است که صدسال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی‌برند. نقل از مقدمه کتاب «روش علامه در تفسیر المیزان» از دکتر علی‌الآوسی

دیگر ضروری است قوانین و باید و نبایدهایی در زندگی ما مطرح باشد که با حقیقت ما و جهان تطبیق بکند.

شما باید اول این طرف قضیه را ببینید که از چهارصد سال پیش تا حال، در غرب یک فکری به نام فلسفه غرب در جهان معاصر به وجود آمد که می گوید: «هر چه ما بکنیم آخسن است»، یعنی برای نظام هستی و جهت گیری طبیعت ارزش قائل نیست، به معنای اینکه معتقد باشد این نظام، آراسته به تدبیر یک حکیم مطلق است و یک حکمتی در آن جاری است، بلکه گفت: ما با این جهان به عنوان یک جهان جامد و به عنوان اجزاء پراکنده، روبه رو هستیم، حال هر چه به عقل ما رسید، عمل می کنیم و آنچه را که ما عمل می کنیم، همان آخسن است. یعنی چیزی به نام این که جهان آخسن است و برای خود انسجام و هویت و شخصیتی واقعی دارد قبول نکرد، به همین جهت به خودش اجازه هر گونه تصرف و تخریب و دخالتی را در عالم داد. پس اول باید روشن شود چه فلسفه و فکری در جهان امروز به صحنه آمد که به خودش اجازه دخالت و تصرف در کل نظام را داد، و پذیرفت نظام عالم، آخسن است و از حکیم صادر شده است و بعد نتیجه گرفت که پایه همه موضع گیری های غرب در چنین بینشی استوار است.

نقطه مقابل این اندیشه، اندیشه قرآنی است که علامه طباطبائی (رحمة الله علیه)، به این اندیشه پرداخته و آن را تبیین کرده است.

ما براساس اندیشه توحیدی خودمان معتقدیم که نظام جهان آخسن است و در نظام آخسن، اگر تو کار صحیح بکنی، این نظام با تو هماهنگ

است و اگر کار صحیح نکنی، همین نظام عالم بر تو می‌شورد. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» نمونه‌های خوبی در هماهنگی «تکوین» و «تشریح» دارند که ما دو نمونه از آن را مطرح می‌کنیم.

«رحمة الله علیه»

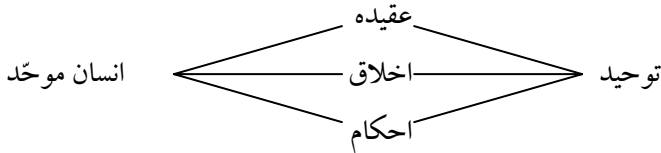
.)

درست همان‌طور که ما معتقدیم این عالم از حضرت احد صادر شده و این کثرات موجود، همه به یک حقیقت واحد متصل‌اند و وجودشان از آن سرچشمه گرفته‌است، قرآن در رابطه با آیات قرآن هم، همین تعبیر را دارد که این آیات کثیر، همه و همه به یک حقیقت واحد متصل است و سپس براساس اراده تشریحی حق به صورت آیات متعدد ظاهر شده‌است و این است که می‌توان حکم آیات قرآن را به آیات تکوینی عالم هستی سرایت داد و یا حکم آیات تکوینی عالم را با آیات تشریحی قرآن تطبیق نمود.

قرآن می‌فرماید: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۷ یعنی این کتاب که آیاتش محکم و واحد بوده و سپس باز و گسترش یافته از طریق حکیمی است خبیر، یعنی هم حکیم است و فعلش محکم است و هم خبیر است و به جزئیات علم دارد و حالا همین قاعده را به نظام جهان سرایت دهید که نظام جهان یک نظام محکم است، نظامی انسجام‌یافته است، جمع است، بسیط است، «ثُمَّ فُصِّلَتْ» بعد ظهور کرد و عالم کثرات

به وجود آمد و یک چنین نظامی شد، نظامی است که از توحید شروع می شود، از مقام وحدت شروع می شود و سپس مفصل و باز و گسترده می گردد و به صورت عالم کثرات ظاهر می گردد، و سپس براساس نظام «أَنَّ اللَّهَ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» دوباره به مقام وحدت خود برمی گردد، یا در مورد عالم می فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ»^۸ یعنی؛ این جهان که فعلاً در مقام کثرت و گستردگی است، دوباره به همان حالت وحدت خود برمی گردد مثل اینکه نامه های لوله شده را باز می کنند و سپس دوباره جمع می کنند. یعنی باید متوجه باشیم که در عین توجه به کثرت و تنوع پدیده ها، یک وحدت جهات در عالم خلقت در صحنه است، همان طور که حیات با همه جلوه هایش یک حقیقت دارد، جهان هم با همه وسعت و تنوعی که دارد، یک واحد است و مظهر یگانگی حق است و توحید در متن آن حاکم است و کثرت موجود در آن به گونه ای نیست که آن را از کنترل خالقش خارج کند و جنبه وحدتش ضایع شده باشد؛ چرا که وقتی مخلوق جلوه خالق بود و رابطه بین آنها دوگانگی نبود، اصلاً مخلوق در قبضه خالق است، مثل حضور نفس در قوه بینایی، درست است که قوه بینایی یکی از قوای نفس است و جلوه ای از نفس است، ولی ملاحظه بفرمایید وقتی شما می گوید: «من دیدم»، در واقع در قوه بینایی تان حاضرید و بینایی را به خودتان نسبت می دهید، یعنی در عین اینکه بینایی در صحنه است و آن واسطه رؤیت است، ولی شما نسبت به قوه بینایی تان در صحنه حاضرترید و این است معنی «حضور حق در جای جای عالم

کثرت؛ یعنی حق از همه پدیده‌ها در عالم حاضرتر است، عین این قاعده کثرت و وحدت را در موطن انسانی داریم، یعنی توحید وقتی در انسان ظهور کرد، در عقل نظری، عقیده می‌شود و در عقل عملی، اخلاق می‌شود و در ظهور بدنی، احکام می‌شود.



حال اگر انسان در این سه موطن، توحیدی عمل کرد، به اصل توحیدی خود دوباره برمی‌گردد و نظام «أَنَّ اللَّهَ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» محقق می‌شود.

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرمایند:

»
 «
 « »
 «

«.

شخصیت توحیدی، شخصیت منفجر شده فاجری نیست که هر بُعدی از او را یک چیزی به سمت خود بکشد، خیالاتش به یک طرف برود، غریزش به طرف دیگر برود، حساب گریهایش به طرف دیگر برود،

برعکس، به واقع شخصیت او، شخصیت انسان منسجم است، از توحید شروع شد و در سه موطن عقل نظری، عقل عملی و احکام ظاهری که سه مرتبه وجود انسان است، کثرت پذیرفته و باز به توحید ختم می شود. عیناً نظام عالم هستی هم همین طور است، یعنی نظام «أَنَا لِلَّهِی وَ أَنَا إِلَیْهِ رَاجِعُونِی» است. نظام «کِتَابٌ أَحْکَمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ» است یعنی این کتاب الهی از مقام جمع و وحدت ظهور کرده است، عالم کثرات شده است، حال دوباره جمع می شود.

تأکید روی این «حضور توحید در پشت پرده کثرت ها» حرف علامه «رحمة الله عليه» است و با این حرف می توان اجتماعیات را بر همین اساس تفسیر کرد. یعنی درست است که تو در ظاهر کثرت می بینی، ولی در متن این کثرت ها، وحدت است و وحدت از کثرت در کثرت حاضرتر است، حرف عرفاء هم همین است، یعنی «آنکه مجردتر است، حاضرتر است».

به مثال قبل باز التفات کنید؛ شما الآن با سه پدیده روبرو هستید: یکی چشم، یکی قوه بینایی، و یکی هم ذات خودتان. من شما به وسیله قوه بینایی به کمک این چشم می بیند، یعنی چشم معد و آماده گر است. شما در خواب، چشم ندارید، ولی می بینید؛ یعنی قوه بینایی دارید، ولی ابزاری که با عالم ماده بتوانید ارتباط برقرار کنید ندارید. قوه بینایی شما شأن شماست، از اتحاد با شما برخوردار است، ولی پدیده مادی چشم، ابزار شماست و در حقیقت شما دخالت ندارد. حال وقتی می بینی، با قوه بینایی می بینی، به همین جهت در خواب هم می توانی بینی. اما آیا می گویی «من دیدم» یا می گویی «بینایی ام دید»؟! یعنی بینایی در صحنه است ولی تو از

بینایی حاضرتر هستی، باز هم می‌گویی من دیدم. چون «هر که مجردتر است، حاضرتر است»، حضور مجرد در مظاهر، مطلق و بدون کم و کاستی است. توجه داشته باشید که بین «حضور» و «ظهور» تفکیک قائل شوید. خدا یک ظهور دارد که به تجلیات اوست به صورت مخلوقات، و یک حضور به ذات دارد. خدا از همه چیز در همه جا بدانه حاضرتر است چون مجردتر است، ولی ظهورش به پدیده‌هاست. در موطن عالم ماده، ظهورش به ماده است، در موطن مجردات، ظهورش به ملائکه است، اما حضورش به خودش است. این نحوه توجه به حضور و ظهور حضرت حق هر چه بیشتر در قلب انسان تجلی کند، انسان بیشتر در عقیده و عمل، توحیدی می‌شود. توحید به تو می‌گوید: آنچه در صحنه است، حق است؛ کثرت‌ها حضور حق را تنگ نمی‌کند.

باز به این جمله توجه کنید شاید به فهم مطلب کمک کند، می‌فرماید:

»

«.

این مقدمه فلسفی برای فهم نظرات اجتماعی علامه «رحمة الله علیه» باید خوب حل شود، یعنی حضور حق در عالم کثرت‌ها همچنان است که حضور ذات در قوای انسان، بلکه حضور حق بسیار بیشتر، آن وقت با روشن شدن این مقدمه است که این نکته که نظام اجتماعی انسان‌ها در عین این که یک

وجه کثرت دارد، یک حضور فعال توحیدی باید در آن جریان داشته باشد، نیز حل خواهد شد.

در نظام اجتماعی هم باید در عین همهٔ تحرکاتی که انسان‌ها دارند، یک حکم اُحدی زیربنا و بستر همهٔ این تحرکات باشد و اصلاً بنای عالم وجود همین‌طور است که در عین وجود این کثرات به‌عنوان ظهور اسماء الهی، حضور حق در صحنه است و این ظهورات مانع حضور حق نیست. در اینجا است که عارف از فیلسوف گله می‌کند که تو با طرح تشکیک وجود، ظهور حق را گفتی، گفتی همهٔ ظهورها مراتبی از مراتب وجودند، ولی حضور وجود مطلق در این ظهورات چه شد؟ اگر این نکته که عالم، نازلهٔ وجود است، بدین معنی است که کل وجود به نازله ظاهر شده، حضور حق چه می‌شود؟ چون وقتی پای تشکیک وجود را به‌میان می‌کشی، فقط ظهور آن مطلق را به ظهور وجود نازله تفسیر می‌کنی و ممکن است فکر شود آنجا که تجلی هست، صاحب تجلی غایب است. خدا ملاصدرا را رحمت کند، با اینکه او مُبدِع تشکیک به آن معنای زیبایی است، ولی در جلد هفتم اسفار به گونه‌ای نظر عرفا را طرح می‌کند که در واقع مدافع آنهاست، و طرح تشکیک وجود، عاملی نیست که حضور ذات را بالذات تنگ کند و انسان فکر کند ذات اُحدی خداوند در مظاهر خود حضور مطلق ندارد، فقط غفلت نکنیم که در عالم وجود، ظهور مخلوقات مانع حضور حضرت حق نیست.

حال دوباره ادعایمان را تکرار می‌کنیم؛ تا بتوانیم اصل بحث را دنبال

کنیم.

«همچنان که نظام جهان هستی آخسن است، چون خدای حکیم آن را ایجاد کرده است، پس باید در نظام اجتماعی بشر حق جاری شود، تا تکوین و تشریح هماهنگ گردند. تا قوانین و باید و نبایدهای زندگی از حقیقت انسان و حقیقت جهان جدا نباشد».

این که تأکید می شود؛ در تفکرهای دینی وجود اسماء را که گردانندگان این نظام اند، پنهان نکنید، یعنی آن چنان واکنش های مادی را در عالم اصل نگیرید که حضور فعال اسماء الهی پنهان شود. چون در نظام تکوین حضرت حق با اسماء حسناى خود تدبیر عالم را برعهده دارد و هیچ چیز جز اسماء حسناى الهی نیست که در جای جای عالم نقش آفرین و منشأ اثر باشد. شما دعای عزیز جوشن کبیر را بخوانید، هیچ چیز برای هیچ کس نمی گذارد. می فرماید: «او مصوّر است، او ساقی است، او مطعم است، او حیّ است، او ممیت است و» اصلاً چیز دیگری جز حضور حق به شکل اسماء، در صحنه نیست و این یعنی حضور فعال توحید در جزء جزء عالم هستی؛ و این یعنی در قبضه حق بودن عالم و تا این مطلب برای ما حل نشود، آن باورهایی که توکل محض از آنها ناشی می شود، مشکل است. پس جهان کثرت ها آن چنان در قبضه حضور توحیدی حق است که هرگز از خود عنان گسیختگی ندارد. در این حالت آیا می شود قوانینی که بشر برای زندگی خود در چنین جهانی طراحی می کند، جدا و گسسته از چنین نظامی باشد؟

ما تا آنجا که با میزان سروکار داشته‌ایم، جای جای میزان حضرت علامه «رحمة الله عليه» از آیه ۹۶ سوره اعراف استفاده می‌کنند و می‌شود گفت این آیه یکی از گوهرهایی است که ایشان برای درک قرآن عموماً در صحنه می‌آورند. آیه در رابطه با قوم شعیب است که روابط اقتصادی جامعه را به هم زدند، و حرف پیامبرشان را در رابطه با اصلاح روابط اقتصادی براساس حکم خدا نشنیدند، تازه پیامبر خودشان را هم می‌خواستند ترور کنند، و با تبلیغاتی که در دست داشتند سعی کردند مؤمنین را خوار و بی‌ارزش نشان دهند. بعد از آن که آن‌ها تمام حجت و تذکرات حضرت شعیب نتیجه‌ای نداشت، خداوند می‌فرماید: «... فَأَخَذْنَا هُمْ بِعَتَّةٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» ناگهان همه‌شان را گرفتیم و نفهمیدند که از کجا ضربه خوردند. سپس در آیه بعدی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» یعنی؛ این‌ها اگر به جای این که این‌گونه روابط اقتصادی را مختل کردند، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر این‌ها می‌ریختیم؛ اما این کار را نکردند «وَلَكِن كَذَّبُوا» و برعکس، نبوت را تکذیب کردند، آنگاه جهان به اراده خداوند بر آنها شورید و آنها را به جهت آنچه کسب کرده بودند گرفتیم و نابود کردیم. رابطه طبیعت با عقیده؛ یعنی حضور فعال حق در جای جای جهان مادی؛ پس طبق این آیه که می‌فرماید: اگر آنها ایمان آورده بودند،

برکات آسمان و زمین بر روی آنها باز می‌شد، می‌فهمیم آسمان و زمین نسبت به هر عقیده‌ای بی تفاوت نیستند و برکات خود را به طوری که بتوان از آن استفاده واقعی کرد به همه به طور مساوی نمی‌دهند.

از آیه نتیجه می‌گیریم که؛ «اگر ملّتی، مدیریتی

... مطابق با تکوین را از طریق انبیاء نپذیرد، نظام تکوین الهی با

آنها ارتباط آرامش‌بخش برقرار نمی‌کند»^۹

علامه «رحمة الله علیه» در اینجا برای روشن شدن این نکته مثالی می‌زنند.

می‌فرمایند:

»

۹- راستی فرهنگ غرب پشت کرده به دین و دست یافته به رفاه، باید برای داشتن این رفاه دنیایی این همه انرژی صرف کند و این همه در طبیعت تصرف نمایند؟ و تازه به گفته بزرگان غربی: «اگر این رفاه، باری از پشت ما برداشت، صدچندان بر روان ما گزارد».

حالا تدبیر پروردگار در نظام تکوین همین است که اگر خواست برکتی به جامعه بدهد به عنوان مثال ابتدا باران می باراند و بعد سرما ایجاد می کند، و اگر خواست برکت را از جامعه ببرد، این عمل را برعکس تدبیر می فرماید. به کمک آمدن نظام تکوین به همین معنی است؛ عمده آن است که متوجه باشیم چگونه نظام عالم غیب بر روی عالم ماده تأثیر گزار است. مثالی ساده بگویم؛ بدن شما با بخاری گرم می شود، با غضب هم گرم می شود؛ غضب یک پدیده غیرمادی است که همان کار بخاری را می کند، حال آیا غضب مستقیماً گرم می کند یا باز هم روی متابولیسم داخلی اثر می گذارد؟! آن قصه دیگر است! مهم توجه نمودن به این قاعده است که حضور و تأثیر معنویات در عالم جسم به طور فعال در جریان است.

حتماً آن قضیه «قوم شنبه» را در رابطه با بنی اسرائیل شنیده اید که چون فاسق بودند و از دستورات خدا سر باز زدند، خداوند طبیعت و نظام تکوین را بر آنها شوراند، چون فاسق شدند و از دین حضرت موسی علیه السلام سر باز زدند، خداوند هم بر آنها تکلیفی سخت اعمال نمود و دستور آمد که روز شنبه نباید ماهی بگیرد.

اصل قضیه در آیات ۱۶۵-۱۶۳ سوره اعراف چنین آمده است:

«وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْتَبُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» یعنی؛ ای پیامبر! در مورد شهری که کنار دریا زندگی می کردند از بنی اسرائیل بپرس، آن وقتی که در روز شنبه دستور خداوند را در بارهٔ تحریم گرفتن ماهی شکستند؛ چرا که در روز شنبه ماهی ها در تیررس و دسترس می آمدند و روز غیرشنبه ظاهر نمی شدند و این نوع برخورد با آنها به جهت آن بود که آنها قومی فاسق بودند و از حریم بندگی سرباز می زدند.

در این آیه ملاحظه می کنید رابطهٔ بین تکوین و تشریح را چگونه متذکر می شود که اگر عقیده و عمل در راستای توحید نباشد، عالم طبیعت بر آن قوم می شورد و نمی گذارد نتیجهٔ مطلوب به آنها برسد و لذا ماهیان مأمور می شوند که برخلاف میل آنها، عمل کنند. یعنی روزهای غیر شنبه که این ها می توانستند ماهی بگیرند از تیررس آنها خارج شوند.

در آیهٔ بعدی می فرماید: «وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا لِّلَّهِ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمُ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» یعنی؛ آنگاه گروهی از مردم همین شهر که خود تن به گرفتن ماهی نداده بودند ولی اعتراضی هم به متجاوزین حریم حکم خداوند نکردند، به گروه سوم از مردم شهر که به گناهکاران فاسق اعتراض می کردند که چرا روز شنبه ماهی می گیرید و یا ماهیان را روز شنبه حبس می کنید تا روز یکشنبه بگیرید، گفتند: «چرا به گروه فاسقی که خدا آنها را هلاک می کند یا عذاب شدید می دهد نصیحت می کنید؟»

پس ملاحظه می کنید که سه گروه در شهر پیدا شدند؛ عده ای که بی پروا و صریح گناه می کردند و برخلاف دستور خدا روز شنبه ماهی می گرفتند، عده ای هم که به این امر اعتراض می کردند و با نصیحت و امر به معروف سعی می کردند آنها را از گناه باز دارند و گروه سومی که نه گناه می کردند و نه به گناهکاران اعتراض می کردند و نه نهی از منکر می کردند و تازه به آمران معروف و ناهیان از منکر هم اعتراض می کردند که چرا چنین می کنید، بگذارید عذاب می آید و نابودشان می کند. «قَالُوا مُعْذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»، آن گروه ناهیانِ عن المنکر در جواب گفتند: «ما این کار را می کنیم تا نزد خدا عذر داشته باشیم که انجام وظیفه کرده ایم و در ضمن شاید هم اثر کند و اینها به راه تقوا گام زنند». ملاحظه کنید؛ در این جا هم هدف از امر به معروف و نهی از منکر را انجام وظیفه اعلام کردند، نه این که حتماً نتیجه خارجی مد نظرشان بود، گفتند شاید این فاسقان آدم شوند و شاید هم نشوند، ولی ما وظیفه مان را انجام می دهیم تا نزد خدا عذر داشته باشیم.

بعد قرآن می فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا یَفْسُقُونَ» یعنی؛ چون فراموش کردند آنچه را به آنها تذکر داده شد، آنهایی که نهی از منکر می کردند را نجات دادیم، یعنی فقط گروه سوم را و آنهایی را که ظلم کردند به عذابی بد و زشت گرفتار کردیم؛ چرا که فاسق بودند.

به هر صورت دو نکته مورد نظر بود: ۱- آن نشستگان بی درد هم با گناهکاران به عذاب گرفتار شدند. ۲- جهان هستی گناه و فسق را بر روی

خود و در خود تحمّل نمی کند و نمی شود جامعه انسانی به هر گناهی تن دردهد و باز هم بماند و به حوائج خود دست یابد و در یک کلمه بگوییم: «جهان یک پدیده جامد نیست که نسبت به هر عقیده و هر عملی بی تفاوت باشد».

این ها مقدمه حرف بود؛ پس نظر علامه «رحمة الله علیه» که می فرماید: «رابطه ای بین عقیده و نظام تکوین است» یک چنین مبانی دارد، هم در جای خود مبانی فلسفی دارد و هم مبانی قرآنی. پس از این مقدمه برمی گردیم به اصل مطلب که ایشان در تفسیر شریف «المیزان» ذیل آیه ۲۰۰ سورة آل عمران حدود هفتاد صفحه راجع به «اجتماع از نظر اسلام» بحث کرده اند که بسیار بحث عجیب و گرانبهائی است. از این قسمت به بعد؛ بحث ما مربوط به سخنان ایشان است. حال هر مقداری که رسیدیم مطرح می کنیم، ولی توصیه ما این است که مطلب ایشان گوهر گران قدری است، از آن غافل نشوید. خدا می داند ما بسیاری وقت ها بیراهه می رویم، چیزی را تجلیل می کنیم که باید از آن فرار کنیم و از چیزی فرار می کنیم که باید آن را تجلیل کنیم. شما اندیشه ایشان را در این قسمت خوب بررسی کنید. خوب زوایای مختلفش را ببینید و بعد نظرگاه ایشان را راجع به اجتماع ببینید چیست. خودشان یک جا فرمودند: «هر چند این مطلب را از من نمی پذیرند» یعنی این قدر سخن را برای جامعه سنگین می داند که می گویند هر چند از من نمی پذیرند!

ایشان می فرمایند:

»

:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ
قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا! »

:»

«

و باز از ایشان در رابطه با نظر قرآن در مورد اجتماع داریم که:

»

عَلَيْهِمُ

«مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا».

یعنی اولین شروع حیات بشر با جامعه همراه بوده است، و لذا قرآن در عرصه تاریخ به تک تک افراد نظر ندارد، بلکه می گوید: «بشر از اینجا شروع شد»، «مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی برای بشر در ابتدای امر جامعه را مد نظر دارد. قرآن می فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»^{۱۲} یعنی؛ مردم امت واحدی بودند، بعد اختلاف پیدا کردند، بعد پیامبران آمدند که اختلاف را از بین ببرند و جامعه بماند. می گوید که جامعه غذای جان انسان است و همه تلاش دین این است که جامعه از بین نرود. باز در سوره شوری آیه ۱۳ این مطلب را مورد تأکید قرار داده، می فرماید: ای انسان ها! «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ «ما پیامبر را برای شما آوردیم که دین را قیام کنید تا جامعه از هم نپاشد» «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» یعنی؛ در این دین تفرقه نکنید، چون جامعه باید بماند؛ روی این مطلب متمرکز شوید

۱۱ - سوره یونس، آیه ۱۹.

۱۲ - سوره بقره، آیه ۲۱۳.

که دین را قیام کنید و تفرقه نکنید، یعنی تفرقه و پراکنده شدن شما مورد نظر دین نیست. جمله خود علامه «رحمة الله عليه» این است:

»

«

علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» معتقداند: جامعه صرفاً مجموعه افراد نیست، بلکه خودش یک حقیقت و یک شخصیت دارد، می گویند: به همین جهت قرآن خطابش به امت است که خود جامعه یک حقیقت دارد. فرمایش ایشان این است:

»

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

: «وَلِكُلِّ

أُمَّةٌ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُلُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»

: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»

«.

این يك فرمایش ایشان است که جامعه خود حقیقت دارد. بعد روی این حساسیت نشان می دهند، می فرمایند:

»

«.

شما از جامعه نمی توانید ساده بگذرید؛ باید جامعه تان را اصلاح کنید، نگوید جامعه چیزی نیست. علامه «رحمة الله علیه» می گویند: جامعه آنچنان انتخاب فرد را می گیرد که از هر جهت بر قوای فرد حکومت می کند و در صورت تعارض فرد با جامعه اراده و انتخاب فرد را مقهور خود می نماید. می فرماید:

»

)

(

«

بعد می فرمایند:

»

«.

تا هم جامعه در میان باشد و هم آن جامعه بی قانون نباشد.
در قرآن داریم: وقتی حضرت آدم عليه السلام و بقیه را از بهشت بیرون کردند، خداوند فرمود: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى

۱۴ - البته اگر جامعه‌ای فاسد بود و انسان توانست خود را - در عینی که در آن جامعه فاسد زندگی می‌کند - از آن جامعه دور نگه‌دارد و به فکر جامعه‌ای سالم در تلاش باشد حکمش جدا است.

فَمَنْ تَبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۵} یعنی؛ گفتیم از بهشت به سوی زمین فرود آید، پس چون از طرف من هدایتی و دینی برای شما آمد، آن کس که بدان عمل کند، برای او مشکلی نیست. یعنی شروع هدایت زمینی همراه است با هدایت الهی، یعنی اصلاً نمی شود حیات زمین با دین همراه نباشد، چرا؟! چون بدون دین جامعه به وحدت نمی رسد و اگر جامعه به وحدت نرسد، جامعه نیست و اگر جامعه نباشد، انسان از بعضی ابعادش بهره نبرده است و بعضی از ابعاد او به ثمر نخواهد رسید.

تأکید ایشان همین است که بشر با جامعه طلوع کرد و با جامعه می ماند و اگر جامعه بمیرد، بشر مرده است و از طرفی جامعه بدون دین مرده است، پس هر جا که دین نیست، به معنی واقعی جامعه نیست، دکور جامعه است نه حقیقت جامعه، و انسان با این جامعه مجازی به حوائجش نمی رسد و ابعادی را که باید از طریق این جامعه به ثمر برساند از دست می دهد؛ مثل انسان پرخوری که همین پرخوری اش او را می میراند، یعنی ادای خوردن دارد نه اینکه خوردن را برای حفظ سلامتی دارد. می فرماید که یک مقایسه ای بین تمدن غربی و تمدن اسلامی از آن جهت که بر جامعه نظر دارد، بکنید و یک نظر هم به خودتان بکنید. علامه «رحمة الله علیه» می فرماید: شما شرقی ها فرد گرایید، شما جامعه گرا نیستید. غربیها جامعه گرا هستند با حوائج و اهداف خودشان؛ اسلام هم جامعه گرا است با حوائج و اهداف خودش.

می فرماید که:

: «لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ

!

لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»

یعنی طبع جامعه مقابل حق است، هر چند فطرت جامعه موافق حق است. باز این آیه را ملاحظه کنید که می فرماید: «... بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» ﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^{۱۷} یعنی؛ ای پیامبر! قصه همین است که تو به واقع حق را برای آنها آوردی اما پذیرش این حق برای جامعه سخت است، ولی ای پیامبر! اگر هوس های آنان را پیروی کنی و کوتاه بیایی، جهان به هم می ریزد و آسمان و زمین را فساد می گیرد (یعنی اگر خواستی

آسمان و زمین در خدمت بشر باشد، باید شریعت الهی در میان باشد، یعنی تشریح باید از طریق خدا باشد. بعد می گوید: اینها که نمی دانند «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ» ما به یاد آنها بودیم که این دین را آوردیم، اینها از یاد خودشان غافلند، خودشان را گم کرده اند. بعد می فرماید: ولی باید اینجا

۱۶ - سوره زخرف، آیه ۷۸.

۱۷ - سوره مؤمنون، آیات ۷۱ و ۷۲.

برخلاف طبع مردم، تو حرف حق را بیان کنی، چرا؟! «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَ تُصِرُّونَ» چه چیزی بعد از حق، جز گمراهی می ماند؟! یعنی در انتخاب اصل دین رأی اکثریت نمی تواند نافذ باشد؛ چرا که در ابتدا طبع مردم بر عقلشان حاکم است و از دین گریزانند. ایشان می فرمایند: «در سخن کسانی که می گویند روش پیروی از اکثریت، یک قانون قطعی طبیعت است و لذا حق است، یک مغالطه ظریفی شده است» التفات بفرمایید؛ می فرماید:

»

»:

« بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ

كَارِهُونَ»

».

ملاحظه بفرمایید علامه «رحمة الله عليه» آن جایی را که تکیه بر رأی اکثریت یک مغالطه و یک حيله است روشن می کنند، چرا که همه جا رأی اکثریت بد نیست و نه تنها بد نیست، بلکه پذیرفتن آن ضروری هم هست و اسلام در آنجایی که لازم است بر حضور فعال مردم تأکید کرده است. سخن علامه «رحمة الله عليه» این است که در تعیین اهداف کلی جامعه و در تعیین دین

برای جامعه نمی‌شود به رأی اکثریت اعتماد داشت و فکر کنیم هرچه مردم به عنوان دین با رأی اکثریت خود پذیرفتند، خود می‌تواند دین جامعه باشد. می‌فرمایند: به صرف رأی اکثریت «حق» تحقق نمی‌یابد. آری وقتی افراد جامعه دین را پذیرفتند و جامعه زیر حاکمیت دین قرار گرفت، در چنین جامعه‌ای تحریک‌های اجتماعی، بسیار پسندیده است که با رأی مردم باشد و مردم در تحریک‌های اجتماعی نقش فعال داشته باشند، ولی مردمی که طبعشان بر آنها حاکمیت دارد، در خطوط کلی حیات، دین را نمی‌پذیرند و می‌فرماید: ای پیامبر! بر خلاف طبع مردم باید بر حقانیت دین تأکید داشته باشی. این جا، جایی نیست که حق همان وقوع دائم یا اکثر باشد و صرف رأی اکثریت، حق باشد. قرآن می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» چرا؟! چون این‌ها بر «طبع» استوارند.

علامه «رحمة الله عليه» می‌فرماید:

»

«

اندیشمندان جامعه اگر دنبال آراء افراد عادی روان شدند، جامعه به منجلاب می‌رود. مهاتما گاندی می‌گوید: «اگر تمام مردم عادی به جای این که به من رأی بدهند، بر سرم تف بیندازند، بیشتر امن هستم تا این‌ها به من رأی دهند». یعنی باید جای رأی اکثریت معلوم و مشخص شود. آن وقت که می‌خواهیم دین جامعه را به جامعه بدهیم، می‌فرماید: «ای پیامبر! اینجا رأی اکثریت هیچ ارزشی ندارد» اکثراً چون در مقام طبع‌اند، دین را نمی‌پذیرند.

بعد نکتۀ مهمّی را مطرح می کنند که ما عنوانش را «نکتۀ نورانی»
گذاشته ایم؛ می فرمایند:
»

: «تَری

كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لَيْسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ
سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»

..

حال برای این که بفهمیم تئوری دین یا بگو؛ «تئوری دین از نظرگاه
علامه «رحمة الله علیه»» راجع به جامعه چیست؟! باید ببینیم آن چیزی که شما به
اسم جامعه در کشورهای به اصطلاح متمدن امروز می شناسید، جامعه
حقیقی نیست و الگوی خوبی هم نیست و به حوائج خودش هم در رابطه با
اجتماعش نمی رسد.

از روحیه اجتماع گرایی اسلام همین بس که اسلام برای اجتماع با
آن همه گستردگی صنفی، نوعی و جنسی به طور مشخص و جزیی تکلیف

معین کرده و روح اجتماع را در جمیع احکام تنفیذ نموده است. در ملت‌های متمدن گذشته، به اجتماع با عینک استخدام نظر می‌کردند و نظر خاص و مستقلی به اجتماع نداشتند و هر چیزی به اراده سلطان اداره می‌شد. ولی نخستین ندایی که بشر را به سوی اجتماع دعوت کرده و به آن شخصیت مستقل و واقعی داده، ندای آسمانی اسلام است که با یک سلسله آیات الهی مردم را به سوی سعادت حیات اجتماعی و پاکیزگی آن دعوت کرده است. قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ...»^{۱۹} یا در رابطه با حفظ جامعه از تشتت می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^{۲۰} همچنان که می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» یعنی چنگ زدن به ریسمان الهی، و اعتصام به قرآن را به صورت جمعی انجام دهید نه متفرق و منفرد.

پس نتیجه می‌گیریم از نظر قرآن جامعه باید بماند و با کفر و بی‌دینی نمی‌ماند؛ پس دینداری کنید تا جامعه‌تان بماند و حوائجی که در راستای تحقق جامعه می‌طلبید بدست آورید و خداوند در آیه فوق امر به بنیان‌نهادن اجتماع اسلامی بر اساس اتحاد و یگانگی می‌دهد.

۱۹ - سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۲۰ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.

ذکر این نکته برای عمیق شدن بحث لازم است و آن این که متوجه شویم ارزش هر اجتماعی به هدف آن اجتماع است و موضع گیری ها و گزینش های بعدی در رابطه با هدف آن اجتماع تحقق می یابد. علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» در این باره نکته عمیقی فرموده اند که عبارت است از اینکه:

»

در واقع حرف علامه «رحمة الله علیه» این است که چون انسانیم به اقتضای طبیعت انسانی مان باید اجتماعی زندگی کنیم و از طرفی با توجه به آفاتی که بر یک اجتماع فرود می آید و آن را ساقط می کند و از اهدافی که سبب شده مردم، جامعه شان را محقق کنند، منحرفش می کند، باید عوامل سقوط یک اجتماع را بشناسیم و دامن اجتماع را از آن بیبراییم و گرنه اجتماع ما هم به سرنوشت غرب دچار خواهد شد.

در اجتماع دینی در اسلام، یک به هم پیوستگی کامل که همان روح توحید است، در صحنه است که عامل بقاء اجتماع با اهداف حقیقی اش خواهد شد؛ چرا که خود توحید عامل وحدت است)

(اساساً بازگشت جمیع موارد دین به توحید است، همچنان که مبنای همه آنها نیز از توحید ریشه می گیرد، به طوری که اعمال و اخلاق افراد از توحید ریشه می گیرد و در سیر صعودی خود نیز به همان توحید و عقیده یکتاپرستی می رسد.

ممکن است سؤالی پیش بیاید که چگونه مردم را که این قدر بر طبعشان تأکید دارند می توانیم به راه دین بکشیم و چگونه آنها را مکلف به انجام قوانین اسلام بکنیم؟

حال که روشن شد جامعه از دیدگاه دین چیست و چه حقیقتی دارد و اداره جامعه حتماً باید اتحاد بین تکوین و تشریح باشد؛ باید بینیم چه پتانسیل هایی داریم تا افراد جامعه را موفق به انجام دستورات دین کنیم.

علامه «رحمة الله علیه» می فرماید:

«

این را می‌خواهیم عرض کنیم که نباید گفت این کار سخت است، مگر کار آسانی هم هست؟ مگر راهی جز احیای اخلاق عمیق اجتماعی، راه دیگری برای نجات اجتماع هست؟ مگر غرب که از اخلاق و دین غفلت کرد و با همین منطق که راه‌های ملموس‌تری هست و باید به دنبال آنها رفت، به پرتگاه انحراف سقوط نکرد؟ می‌خواهیم عرض کنیم که حال که عموم اجتماعات امروزی در جهت مثلاًشی شدن هستند و ملاحظه کردید حتی خوب بودن قوانین هم کافی نیست، بلکه تربیت اخلاقی به معنی واقعی آن لازم است، کدام مرام توان اخلاقی کردن جامعه را دارد؟

مسلم امروزه نظر مردم جامعه را به غرب انداختن و امیدهای کاذب برای آنها ایجاد کردن، مرگ حتمی جوامع غربی را از نظرها پنهان کردن است و در نتیجه جامعه ما با آنها یک سرنوشت پیدا خواهد کرد، بدون

آن که متوجه سرنوشت اسفبار آنها بشویم. راستی ما در تأکید بر اخلاق اجتماعمان چقدر سرمایه گذاری کردیم؟ و آیا آنقدر که سرمایه گذاری کردیم، نتیجه نگرفتیم؟! و آنقدر که غفلت کردیم و فقط جامعه را به سرگرمی‌ها مشغول کردیم، ضرر نکردیم؟! و پس از چندی تبعات آن گریبان گیر ما نشد و دشمنان اسلام از همین غفلت‌های مردم ما بهره بردند؟! چرا ما متوجه نیستیم که همهٔ حیات ما به حفظ جامعه است و جامعه پارهٔ تن ماست و انسجام و عدم گسستگی جامعه با تأکید روی اخلاق افراد می‌ماند و نه با مبالغه بر روی سرگرمی و غفلت مردم؛ و برای همین هم اسلام روی این مسئله زیاد تأکید می‌کند و الا سستی بنیه اجتماع، اولاً؛ اجتماع را از بین می‌برد. ثانیاً؛ با توجه به اینکه هر اجتماعی تشکیل شده است که انسان در رابطه با این اجتماع به اهدافش برسد و حال آن که اگر بنیهٔ اجتماع با رذائل اخلاقی سست شد، انسان در بستر آن جامعه به اهدافش نمی‌رسد، فقط دکور جامعه می‌ماند، مثل پرخوری است که دکور غذا خوردن است و هیچ نتیجه‌ای ندارد، فقط خستگی غذا خوردن برای ما می‌ماند.

بعد می‌فرماید:

»

«

اصلاً چرا این همه اسلحه می سازند؟! چون می دانند که افراد حاضر به فداکاری نیستند و می خواهند در شرایط بحران، بلکه اسلحه ها کاری برایشان بکنند، در حالی که بالأخره سرنوشت جنگ ها با فداکاری جنگاوران تعیین می شود در راستای این که با احساسات نمی توان مردم را به فداکاری طولانی کشاند، مثالی می زنند. می گویند:

»

ﷺ

«.

مهم نیست که چند مورد از این نمونه ها پیش آمده، مهم این است که متوجه شویم اصلاً جهت جامعه چگونه بوده است. اگر ما با دین و گستردگی انسان تا معاد، انسان را تجهیز نکنیم و بر این مبالغه نکنیم، به

هیچ چیز نمی‌رسیم. عیب ما این است که هنوز سقوط غرب را خوب نمی‌توانیم ببینیم، نگو که «پایه‌هایش هنوز محکم است» نه؛ تو اگر قاعده را شناختی، حادثه را در قاعده ارزیابی خواهی کرد. مگر نه اینکه نظام تکوین باید و باید به انسان‌هایی وفادار باشد که آن انسان‌ها در این نظام زندگی می‌کنند، اگر ما نتوانیم آن تشریح را بر آن تکوین منطبق کنیم، حتماً از بین می‌رویم. حالا چه موقع از بین می‌رویم؟ نمی‌دانم. اصل مسئله مهم است که خیلی فرق است بین مجموعه گسسته‌ای که باید نیرو صرف نمود تا فرو نریزد و بین یک مجموعه منسجمی که باید تلاش کرد گسسته نگردد. در مورد اول تمام تلاش‌ها بی‌آینده است.

می‌فرماید: «به احساسات نباید خیلی امید داشت» باید روی رشد عقلی جامعه کار کرد، جای خداوند را در جامعه تنگ نکرد و اگر روی اخلاق و عقل جامعه کار کنیم، از جامعه‌مان نتایجی می‌گیریم که تازه معنی جامعه اسلامی و نتایجی که باید داشته باشد بر ایمان معلوم می‌شود که به قول معصوم علیه السلام می‌فرماید: «اگر دین را دقیقاً عمل کنید، تازه مزه دینداری را خواهید چشید».

پس اصل مسئله این شد که ایشان می‌فرمایند: روگردانی از خدا، فاصله گرفتن از فطرت و تکوین است؛ چرا که همه عواملی که موجب تکوین انسان شده، در نهایت، ریشه اصلی آنها خداست و همین حالا در قبضه حق‌اند و عین ربط به حق‌اند و هیچ هویت استقلالی از خود ندارند و

فطری زندگی کردن هم یعنی جهت جان را به طرف خدا قرار دادن و تسلیم در پیشگاه خدا بودن و خدا را هدف زندگی قرار دادن، و این چیزی جز هماهنگی با علل طبیعی نیست؛ چراکه هستی همه چیز به خدا برمی گردد و وقتی همه چیز به خدا ختم می شود، توجه به خدا داشتن، یعنی هماهنگی با اصل هستی همه چیز و این چنین موحد بودن موجب می شود که بدون این که فرد به شرک آلوده شود، هم به مقتضای مادی توجه دارد و هم به مقتضای معنوی توجه کرده، ولی به شئون مادی بیش از آن که لازم است، توجه ندارد. مثل توجه به خورشید، که هم انکار پرتوهای خورشید نشده و هم متوجه منبع اصلی آنها گشته ایم.

اگر سؤال کنی که با عدم اعتماد به اراده اکثریت، مسئله آزادی انسان ها چه می شود؟ خود علامه «رحمة الله علیه» چنین پاسخ می دهند:

»

«

تمدن امروز () می گوید: انسان در خارج از چهارچوب قانون، آزادی کامل دارد؛ چراکه ملاک این تمدن برای انسان لذت است، منتها لذتی که مانع لذت بقیه نشود، ولی در اسلام قانون گذاریش اولاً: بر اساس «توحید» و ثانیاً: بر اساس «فضایل اخلاقی» است و به همه ابعاد انسان، چه ابعاد فردی و چه ابعاد اجتماعی نظر دارد و یک بعد را رها نمی کند که به

هر مسیر هوس آلودی که خواست سیر کند، پس آن آزادی غربی در اسلام نیست که خارج از قانون اجتماع، فرد آزادی کامل دارد، بلکه در اسلام، انسان از بندگی غیر خدا آزاد است و از نظر احکام هم، اسلام بهره‌مندی از مزایای معتدل حیات و روزی‌های پاکیزه را جایز می‌داند و در مقوله عقیده هم، توحیدی فکر کردن را آزاد گذارده و نه هر عقیده‌ای را آزاد گذارده که خود را طرح کند.

ممکن است اشکال شود که آیا نبودن آزادی در ابراز عقیده موجب رکود تفکر اجتماع نمی‌شود؟ ایشان جواب می‌دهند:

: »

)

(

)

(

....

«.

!

ممکن است سؤال شود که آنچه در اسلام به عنوان طرح اداره زندگی بشر ارائه شده، مربوط به زندگی اولیه و ساده صدر اسلام است و جوامع پیچیده امروزی آنقدر مسئله و موضوعات جدید پیدا کرده‌اند که دیگر آن قوانین ساده نمی‌توانند جوابگوی این همه مسئله و موضوع باشند.

علامه «رحمة الله علیه» چنین جواب می‌دهند:

»

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۲۱ - و بعد از پیامبر باید کسی در جامعه حاکم باشد که در اصول کلی صاحب نظر و امین باشد تا جامعه از آن اصول باز نماند و مسلم ائمه معصومین از همه اولی ترند و بعد از معصومین،

: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ

لَا تَتَفَرَّقُوا»

ﷺ

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ»

:

«.

این که گفته می شود زندگی امروز دنیا پیچیده شده، باید گفت فعلاً هم مثل قبل، بر طبقه مظلوم ظلم هست، منتها با عنوانی دیگر و با توجیهی جدید و اسلام هم مثل قبل توان مقابله و نجات ملتها را از دست این ظلم دارد و با نوع بینش و موضع گیری که اسلام دارد، هیچ فردی مقدم بر دیگری نیست و تفاوت های مادی تعیین تقدّم و برتری نمی کند و همین موضع گیری است که ظلم را در بهره گیری بی رنگ و بی آبرو و سرکوب

باز حاکمیت جامعه باید در اختیار صاحب نظری باشد که اصول کلی را می شناسد و نسبت به آنها وفادار است که مصداق کلی آن «فقیه» یا به تعبیر روایات عالم به روایات معصومین است.

می‌کند، تا انسان‌ها در درون خود برای به دست آوردن بی‌حد و حصر ثروت و قدرت تحریک نشوند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».^{۲۲}

با توجه به آیه فوق مگر می‌شود ملاک ارزش‌ها تقوا نباشد و از تبعیض‌ها گریخت؟ ثروت در جامعه ارزش باشد و بعد توصیه کنیم ثروتمند بر سر فقیر نزند؟ این است که اسلام؛ درمان حقیقی از بین رفتن ظلم و تبعیض را چنین قرار می‌دهد که ثروتمند و فقیر در یک رتبه اجتماعی هستند و جز تقوا، هر تفاوتی دیگر ارزش اجتماعی برای افراد به بار نمی‌آورد، و در نتیجه انگیزه افزون‌طلبی و جاه‌طلبی در چنین شرایطی بی‌رنگ می‌شود و انسان‌های با همت بلند به ارزش‌های حقیقی نظر می‌دوزند و جهت‌گیری اجتماع هم همیشه بر اساس جهت‌گیری انسان‌های جدی و بلندهمت است.

پس می‌توان تأکید کرد که حقیقت انسان با تحقق اجتماع شکل می‌گیرد و تحقق اجتماع هم با دین که ندای فطرت مشترک همه انسان‌ها است ممکن است، و به همین جهت هم هست که اسلام در جمیع شئون خود اجتماعی است و قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا»

وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».^{۲۳} یعنی؛ همه با هم در راه دینداری صبر و مقاومت پیشه کنید و حوادث، شما را از جا نکنند و همدیگر را هم به همین پایداری تشویق کنید و همه باهم رابطه برقرار کنید و از انزوای همدیگر سخت بپرهیزید و همه باهم تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید و بر مشکلات فائق آید. این که گفت: «شاید رستگار شوید» بستگی به همت شما در انجام دستورات اجتماعی قبلی دارد.

علامه «رحمة الله عليه» می فرماید:

»

صَلَّى
عَلَيْهِ
وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ

»

یعنی اسلام در جمیع معارف، بر جنبه اجتماعی آن تأکید دارد و هم چنین یک سلسله معارف را فقط اجتماعی بنیان نهاده است.

۵۰ تئوری اداره جهان بشری از دیدگاه علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

شما به این فرمایش علامه «رحمة الله عليه» توجه بفرمایید که چرا بنیان اجتماعی اسلامی، آن طور که مطلوب است، یک بنیان حقیقی و یک اجتماع واقعی است. ایشان می فرمایند:

»

...

.

»:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ
عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمُ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»
!

«.

پس از این که فرمودند: آزادی به شکل غربی، آزادی در طبع و غریزه است و نه آزادی عقلی و هدف آن بها دادن به تمتعات مادی انسانهاست و در واقع در دامن چنین آزادی چیزی نمی گذرد که انسانیت با تمام ابعاد ارزشی اش سقوط می کند و پس از این که با تکیه بر آیات الهی فرمودند: ای پیامبر! مردم اسیر طبع؛ نسبت به دین کراهت دارند، ولی بر خلاف کراهت مردم، باید تو در تثبیت پایه های دین در جامعه پشتکار از خود نشان دهی و در چنین شرایطی رعایت طبع مردم در واقع نابود کردن مردم است. می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
 وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
 إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

۲۵ - سوره نساء، آیه ۵۹- معنی آیه عبارت است از این که: ای مؤمنین از خدا اطاعت کنید، و از رسول خدا و اولی الامر خود اطاعت کنید، پس چون در موردی اختلاف داشتید، آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و این کار بهترین برگشت دادن موضوع است.

« »

:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

«

ملاحظه می‌فرمایید که امروز در جوامع غربی که با شعار لیبرالیسم اجازه ابراز هر اندیشه فاسدی را در هر مجمعی می‌دهند، چه پریشان‌حالی و پریشان‌فکری برای جوانانش به وجود آمده است؛ چرا که ذهن اولیه جوان هنوز طاققت مقایسه و تحلیل و انتخاب اندیشه صحیح را ندارد و اگر دلسوزان جامعه تلاش نکنند، یک تفکر قابل اطمینانی در جامعه طرح و تعلیم شود، این پریشان‌حالی، جامعه را از پای در خواهد آورد.

علامه «رحمة الله عليه» در مورد لطافت تبادل افکار و نتایجی که این مرادوة افکار در پی خواهد داشت، چنین می‌فرماید:

»

)

«(

دقت کنید که ایشان از یک طرف می فرمایند: این صحیح نیست که هر فکری در جامعه شایستگی طرح شدن داشته باشد، بلکه برعکس باید افکار الهی و اخلاق الهی طرح شود. و از طرف دیگر می فرمایند: حالا که بناست افکار الهی مطرح شود، نباید تنگ نظری نمود و هرچه را ما از دین برداشت کرده ایم فقط حق بدانیم و هرگونه برداشت از دین اگر غیر برداشت خودمان باشد، به جای آنکه به خدا و رسولش عرضه کنیم، مورد قهر قرار می دهیم.

!

مردمی که از فطرت خود فاصله بگیرند و با طبع خود انس داشته باشند، آهسته آهسته به مراحل می رسند که اصلاً آن صفای فطرت را گم می کنند و نه تنها گم می کنند بلکه نمی دانند چنین نور اساسی را در وجود خود از دست داده اند. آخر مگر می شود اسلامی که فطرت ها را سیراب می کند و طبع ها را جهت می دهد، با جان انسان ها متحد نشود و قابل دوام

نباشد؟ مشکل را باید در فرهنگ غرب جستجو کرد که آنقدر ما را از اصل انسانی خود دور کرد که حالا سؤال برایمان مطرح می‌شود، آیا طرح و برنامه‌ریزی دینی که بر پایه عقل و فطرت است، قابل دوام هست یا نه؟! باز سؤال می‌شود که پس چرا اجتماع اسلام دوام نیاورد چیزی نگذشت که جای خود را به یک امپراطوری جدید داد؟ آیا بهتر نیست به جای این که بر وحی و فطرت تکیه کنیم، مثل غرب کاخ اجتماعی بشر را چه در «تعیین هدف» و چه در «روش»، همه را بر اراده اکثریت بنا کنیم؟ علامه «رحمة الله عليه» این طور پاسخ می‌دهند:

»

:«قَدْ خَلْتُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

عَلَيْهِ
السلام

...

!

«!

این حیلۀ نظام اجتماعی غرب است که خود را یک نظام صحیح جلوه داده و تلاش می‌کند هر نظامی را با آن نظام بسنجد، و مسلم مقایسه اسلام با نظامی سراسر آلوده به طبع و غرایز، اسلام، ایده‌آل جلوه نخواهد کرد. ولی مسلم است که با ایجاد تفکر در جوامع بشری و با رشد بشر، نظرها به اسلام جلب خواهد شد. چنانچه قرآن می‌فرماید: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۲۸} و نه تنها اسلام و طرح اسلام برای اداره جامعه بشری ایده‌آل خواهد بود، بلکه تنها راه ممکن برای اداره صحیح اجتماع بشری قلمداد خواهد گشت. کافی است که ما شکست و ناتوانی و عدم تعادل مدیریت امروز جوامع بشری را خوب بشناسیم و غیرمعقول بودن آنها را ملاحظه کنیم تا واقعی بودن طرح اداره جامعه بشری از طرف اسلام بیش از پیش برایمان روشن شود. قرآن می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^{۲۹} یعنی؛ به زودی خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست می‌دارد و آنها هم خداوند را دوست دارند (و فرهنگ او را می‌پذیرند) آنهایی را می‌آورد که در مقابل مؤمنین متواضع و در مقابل

۲۸ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲۹ - سوره مائده، آیه ۵۴.

کافران مغرور و گردن‌فرازند و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند،)
(.

یعنی در حقیقت آیه می‌خواهد ضرورت خلقت و پایان کار انسان را بیان کند که شرایط اجتماعی به چنین سرانجامی خواهد کشید که آن مردمی را که طرح اجتماع اسلامی را نپذیرند، خداوند می‌برد و کسانی را می‌آورد که این طرح را می‌پسندند، نه این که نعوذ بالله خداوند از سر اهداف خلقت عدول کند.

اگر تا حال، بحث را خوب تعقیب کردید و رابطه بین تکوین و تشریح را از نظر دور نداشتید و حساسیت دین بر اجتماع حقیقی فراموش‌تان نشد و به این نتیجه رسیدید که اجتماع حقیقی مواهبی را به دنبال خواهد داشت که همه ذهن‌ها را به خود جلب می‌کند، می‌توانیم بگوییم: مطمئن باشید سرانجام جهان بشری به سوی پیروزی و تحقق دین حق خواهد بود. چرا که وقتی مسئله را گسترده‌تر از مرزها بررسی کنیم و انسانیت انسان‌ها مورد نظر باشد، به این فرمایش علامه «رحمة الله علیه» خواهیم رسید که می‌فرماید:

»

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِن كَثَرِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

: «لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ

يَعْلَمُونَ»

() : «ظَهَرَ

الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

: « وَقَدْ

كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ»

ممکن است سؤال شود آیا طبع بشر اصلاً حاکمیت قطعی و عمومی
دین را در همه ابعادش می پذیرد تا این که دین بخواهد با تمام جهات خود
بر جهان حکومت کند؟ این جا باید متوجه مسیر تکوینی هستی باشیم که
چون اسلام همان هدف نهایی است که اصولاً نوع انسان به سوی آن
رهسپار است و کمالی است که انسان به موجب ذات خود دانسته یا ندانسته
به سوی آن روان است، حتماً مسیر نهایی انسان دین اسلام خواهد بود.

۳۰ - سوره روم، آیه ۴۱.

۳۱ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

همچنان که نظام خلقت هر نوعی از انواع موجودات را به سوی کمالی که مناسب اوست، سوق می دهد؛ جوجه را به سوی مرغ شدن راهنمایی می کند، کودک را به سوی جوانی می کشاند، اصل اجتماع جهانی را به سوی جامعه ای حق می کشاند که همان جامعه اسلامی خواهد بود، و این مسیر جهان است، هر چند که عده ای متوقف شوند، همچنان که مسیر جوجه، مرغ شدن است، هر چند تعدادی جوجه، مرغ نشوند. تنها چیزی که برای پیدایش یک سنت اجتماعی لازم است تا هم سنت بماند و هم ریشه دار شود، همت بلند و اراده قاطع طرفداران آن سنت است که در راه وصول به خواسته های خود دچار هیچ گونه عجزی نشوند و مضافاً بر این که تکوین در خدمت سنت های حق است و دین حق انگیزه های پایداری را برای پایمردی در تثبیت سنت های حق به مؤمنین ارزانی می دارد.

عمده آن است که مردم بیدار شوند که چه مسیری بی ثمر است و این هم به عهده مسلمین است که هم بتوانند نقص نظامات غیر اسلامی را به دیگران خوب بشناسانند و هم زوایای دقیق و عمیق اجتماعات اسلامی را روشن کنند و هم حوصله در کار خود داشته باشند و هم از تاریخ عبرت گیرند که به جز از طریق نظام حق نمی توانند در بستر تکوین باقی بمانند. وقتی انسان این اصل را شناخت که هیچ راهی چون حاکمیت دین حق نیست که زندگی را در همه ابعادش - به ثمر

می نشاند، دیگر تنگناها و سختی ها ذره ای او را از پایمردی در ایجاد حاکمیت دین خدا و حفظ آن، سست نمی کند. قرآن کریم نمونه ای از چنین افراد قاعده شناس را در آیه ۱۴۶ سوره آل عمران معرفی می نماید و

به ما می گوید: «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» یعنی قبل از شما پیامبرانی بودند که همراه آن‌ها مؤمنین خود را به پروردگارشان سپرده مبارزه کردند - و هرگز در مقابل سختی‌هایی که در راه خدا به آنها رسید سست نشدند و هیچ ضعف و ذلتی به خود راه ندادند، و خدا هم صابران را دوست دارد، و مسلم این دوست داشتن نتایج فوق‌العاده‌ای برای صابران خواهد داشت.

پس به حمدالله راهی که بزرگان برای ما باز کرده‌اند، راه بسیار گرانقدری است که شایستگی جانبازی و فداکاری در آن به‌خوبی نمایان است.

عرض ما این است که طرح علامه «رحمة الله عليه» یا بگو طرح اسلام برای اداره جامعه بشری، طرحی است که اگر نسل‌های تحصیل کرده‌ی ما روی آن خوب متمرکز شوند، بسیاری از موضع‌گیری‌های اجتماعی‌شان صحیح و روشن خواهد شد و بر سراب‌های پرتبلیغات غرب، دل نمی‌بندند و فراموش نکنید که جامعه پاره‌ای از بعد انسانی شماسست و حقیقت جامعه به وحدت آن است و تحقق وحدت جامعه از طریق دین ممکن است. پس باید با دین، جامعه را اداره کرد تا به نتایجی که از جامعه می‌طلسیم، برسیم و در نتیجه تکوین و تشریح هماهنگ شوند. ما باید این مبانی را در بین بشر، خوب روشن کنیم تا علت سقوط و بی‌سعادت‌ی خود را در جامعه‌ای که به وجود آورده، بشناسد و از طرفی هم نباید مأیوس شویم، چرا که خداوند وعده داده مردم را به‌زودی متوجه خطاهایشان می‌کنیم و احتمال بدهید از

مسیر باطل به سوی حق برگردند و اگر برنگردند می فرماید: آنها را می بریم و عده ای دیگر را به جای آنها می آوریم که آنها دیگر خداترسند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هم در راه دین نگران نیستند.

و این هم چند کلمه و تذکری است به شما دانشجویان و طلاب جوان، یعنی قشری که باید در جامعه بیندیشند. اگر به اندیشه های عمیق مجهز نباشید و سطحی فکر کنید، جامعه از مسائل مهمش محروم خواهد شد و علامه «رحمة الله علیه» یکی از شاخصه های آن اندیشه عمیق است که این نسل جوان به او نیاز دارد و غرب یکی از شاخصه های اندیشه سطحی است. برای سطحی اندیشیدن تلاش لازم نیست و خودش به طور ابتدایی به دست می آید و عوام مردم را متأثر می کند ولی برای عمیق اندیشیدن باید خود را تربیت کنیم و عقل خود را به کار گیریم.

نسل ما و ملت ما در شرایط خاص تاریخی قرار دارد که ارزش های بزرگی را احیا کرده و اندیشه های عظیمی را مطرح نموده است، ولی اگر سهل انگاری کند، چیزهایی را که با صدها سال تلاش متوجه ارزش آن شده و آن را با چنگ و دندان در این چند دهه اخیر به دست آورده است، به سرعت از دست می دهد و اگر متوجه حساسیت شرایط خود نشویم و با بی تفکری و حاشیه نشینی، تماشاگر بی رنگ شدن اندیشه عمیق دینی باشیم، همه چیز تمام خواهد شد و آن وقت نسل بعدی پس از توجه به زشتی آن چه آمد و زیبایی آن چه رفت، دوباره از اول شروع می کند و پس

از سال‌ها تلاش، درست به جایی می‌رسد که ما در اوایل انقلاب به لطف خدا به آن رسیدیم و هنوز هم از آن خارج نشده‌ایم؛ ولی هم‌اکنون در شرایطی هستیم که با یک بیدارباش و با یک توجه بیشتر و با یک نهیب به بی‌تفاوتی و بی‌فکری خود، چیزهای را حفظ می‌کنیم که اسرار بقای ملت ما بوده و هست و این است که باید از «تجهیز اجتماع به اندیشه صحیح» غافل نبود و از این مرد الهی یعنی علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» ساده نگذشت.

سؤال من این است که اگر چشم این نسل را به تفکر علامه «رحمة الله علیه» بیندازیم، نجاتش داده‌ایم یا نه؟! اگر آری؛ پس همه تلاش کنیم و وقت بگذاریم، بیاید ایثار کنید و مسئله را از حدّ یک سمینار بالاتر ببینیم و ذهن‌ها را متوجه تفکر ایشان بکنیم. این نسل اگر با اندیشه همه‌جانبه علامه «رحمة الله علیه»، خودگمشده‌اش را می‌یابد، بیایم برای خودیابی این نسل، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» را به او بنمایانیم.

خداوند به من و شما توفیق دهد تا بتوانیم از این نور عظمای قرن استفاده کامل بکنیم و خداوند او را با اجداد طاهرینش محشور نماید.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»